

## فئودالیسم در کلیدر از منظر نقد مضمونی

الهام فتاحی<sup>۱</sup>، محبوبه خراسانی<sup>۲</sup>، شهرزاد نیازی<sup>۳</sup>

چکیده

رمان و داستان می‌تواند بسیاری از آیین‌ها و باورهای فرهنگ عامه را بازتاب دهد. کلیدر، اثری گسترده است که محورها و جریانهای چندگانه، آن را شکل داده‌اند. این اثر فارغ از نگاه زیبایی‌شناختی رمان، شیوه داستان‌پردازی و ساختارروایی نقشی مهم در حوزه رفتارشناسی، جامعه‌شناسی و حتی روان‌شناسی ما ایرانیان دارد. در کلیدر بی‌شمار ویژگی مختلف رفتاری، فرهنگی و اجتماعی ایرانیان در قالب شخصیت‌های داستانی بازنمایی شده است. جنبه دیگر این رمان تصویری از شرایط، موقعیت و درهم‌ریختگی اوضاع سیاسی کشور و جنبش‌هایی است که در دهه ۳۰ از سوی گروه‌های مخالف حکومت به نیت تحول در نظام سیاسی با شعارهایی نظیر عدالت، حقوق کارگر و دهقان سر برآورده بود. در کلیدر دهقانان، خرده‌بورژواهای شهری و روشنفکران، در مبارزه علیه اربابان و سرمایه‌داران و نیروهای ستمگر حامی آنان با یکدیگر متحد می‌شوند. این مطالعه با شیوه توصیفی - تحلیلی به واکاوی نظام فئودالیسم در کلیدر از منظر نقد مضمونی پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: نظام فئودالیسم، رمان کلیدر، نقد مضمونی، واقعه تاریخی

### مقدمه

ادبیات به معنای مجموعه متون ادبی، مفهومی متعارف در فهم عمومی دارد؛ اما پرسش‌هایی از این دست که چه چیز متن ادبی را از متن غیرادبی جدا می‌کند؟ و اینکه چگونه گستره ناهمگونی از متون با عنوان ادبیات گرد هم می‌آیند؟ ادبیت متن ادبی وابسته به چیست و آن را چگونه می‌شود تحلیل کرد؟ نشان می‌دهد که برای شناخت ادبیات چالش‌های بسیاری وجود دارد؛ درعین حال، نبود دیدگاهی منسجم نسبت به ادبیات و آنچه در آن می‌گذرد، باعث می‌شود مطالعه علمی در آثار ادبی و بررسی و تحلیل متون ادبی از نگاه هنری و زیبا شنا سانه در حد کارهایی پراکنده با معیارهای ناپایدار باقی بماند که برای شناخت ادبیات، تعاملی پیش‌برنده ندارد. متن ادبی را در معنایی که از قرن هجدهم میلادی به بعد یافته، می‌توان نوشتاری زیبا و تخیلی، خلاقانه با مضمون تعهد اخلاقی دانست. براین اساس سه ویژگی لازم است تا متنی، ادبی باشد و بنابراین، کیفیت ادبی متن یا همان ادبیت به این سه وابسته است و چنین متنی در زمره هنرهای فاخر قرار می‌گیرد. با این گستره متنوع از متون که در ذیل ادبیات گرد آمده است و میان بسیاری از آن‌ها ناهمگونی غیرقابل اغماضی وجود دارد، به سادگی نمی‌توان فهرستی از نمودهای هنری و زیباشناسانه ارائه کرد که بتواند بر همه آثار ادبی صدق کند. این واقعیت نشان می‌دهد برای شناخت عواملی که این گستره ناهمگون را ذیل یک عنوان گرد می‌آورد، باید نگاه خود را از شگردهای روساختی در متون ادبی به سوی مؤلفه‌های بنیادین ادبیت عمق دهیم.

یکی از نویسندگان نسبتاً پرکار دوره معاصر محمود دولت‌آبادی است که با روی کردی نوین به مسائل اقلیمی آثار واقع‌گرای قدرتمندی درباره زندگی مردم می‌نویسد و «ارزش‌های ادبی و اجتماعی آثارش، سهم قابل توجهی در تکامل رمان برای او تعیین می‌کنند» (میرعبدینی، ۱۳۸۵: ۵۵۰). رمان ده جلدی کلیدر که در فاصله سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۶۲ نگارش یافته است به قول خود نویسنده «بیان حماسی یک واقعیت در کشور ما است که باید بازگو و ثبت تاریخی می‌شد.» (چهل‌تن، ۱۳۶۸: ۲۸۶)

کلیدر داستان ایلات و عشایر خراسان را بازگو می‌کند و شاید بتوان در مورد آن گفت که به نوعی بازآفرینی تاریخ این قوم است. زندگی این گروه از مردم که در چهارچوب

وقايع داستان شکل مي‌گيرد، همان شيوه مر سوم زندگي ايليياتي يعني دامداري و ديم‌کاري است. بخش‌هاي بسياري از متن رمان بازنمايي کشمکش انسان با طبيعت است. نمودهايي چون خشک سالي، بيماري دام، جستجوي چراگاه، اداره خانوار ايليياتي از جلوه‌هاي بارز زندگي عشيره‌اي است که در كليدر به تصوير کشده شده است؛ اما در عين حال، كليدر آينه اجتماع روستا و شهر نيز هست. تصويري که از زندگي يک‌جا نشيني و رعيتي روستاييان خراسان ارايه شده، بيان بخشي از تاريخ اجتماعي مردم ايران است. شيوه‌هاي خدمت به نظام اربابي و کار و زندگي در محيط روستايي که به کشاورزي و گله‌داري منحصر مي‌شود از نمودهاي زندگي روستايي در كليدر است. وجه ديگر داستان، ساختار زندگي شهري است که مکان استقرار ارباب‌ها، نظام حکومتي و سيستم نظامي است. بدين ترتيب ساختار اجتماعي كليدر را سه ضلع مثلث بيابان، روستا و شهر تشکيل مي‌دهد. داستان کتاب بيان روابط متقابل - منفعت‌جو يانه يا خصمانه است. اربابان و خان‌هاي روستا از يک طرف با حکومتيان داراي منافع مشترک هستند و از يک سو به دست‌رنج رعيت تکیه دارند، از سوي ديگر کوچ‌نشين‌ها و عشاير نيز در گذران زندگي و حفظ منافع شان در برابر حکومت نيازمند خرده قدرت اربابان هستند. در بستر همين روابط است که شخصيت‌هاي متعدد اثر خلق مي‌شوند و به حرکت در مسير تخيل ذهني نويسنده مي‌پردازند (خاتمي و شاکري، ۱۳۹۳: ۱۲-۴).

تصويري که نويسنده از اندیشه اجتماعي خود در اثر به نمايش مي‌گذارد، «تصوير ضمنی والا شهري (مدينه فاضله) است که در آن نعمات زندگي بر پايه انصاف و عدالت تقسيم شود و تزوير و دروغ و ستمگري موجب بهره مندي نشود.» (بهارلو، ۱۳۸۹: ۱۴) اين گرايش اجتماعي نويسنده است که خواستار تغييرات اساسي در ساختار جامعه خود است؛ بنابراین ساخت طبقاتي داستان را به تبع سه ضلع محيطي بيابان، روستا، شهر، سه رأس دامدار، دهقان -کارگر، ارباب خان تشکيل مي‌دهد و اين نشان دهنده جامعه آيراني در برهه گذار است. گذار از زندگي کوچ‌نشيني به يک‌جا نشيني و از وضعيت فئودالي به سرمايه داري. يکي از نکات با اهميت در كليدر گرايش عميق نويسنده به بازنمايي زندگي واقعي مردم است. شناخت کامل نويسنده درباره زندگي مردم کوير و سنت‌هاي آن‌ها منبع غني‌اي از آداب و رسوم مردم خطه‌اي از خراسان را فراهم آورده است. اطلاعاتي که درباره ايلات

و عشایر خراسان در این کتاب مطرح می‌شود در حقیقت بیان‌گر حضور واقعی «گردهایی» است که در دوران صفویه با انگیزه‌ها و اهداف سیاسی کوچانده شده‌اند.

یکی از شیوه‌های بررسی هنر، رویکرد زیبا شناختی است. این نوع نقد در سطوح مختلف تخصصی و عمومی رایج است اما نقد مضمونی، کشف زیبا شناسی اثر و تحلیل محتوای آن نیست، بلکه این نقد با مرکزیت متن و از طریق مضامین مکرر، صور خیال و تصویرسازی‌های تکرار شونده، به عمق ذهن نویسنده راه می‌یابد و خلاف نقدهایی چون فرمالیسم و ساختارگرایی که صرفاً به مناسبات صوری متن می‌پردازند، منتقد را قادر می‌سازد تا با خوانش همدلانه و کشف منشأ مرکزی اثر، به درک و دریافت عمیق‌تری از متن دست یابد. بنابراین کشف سرچشمه تصاویر و جهت‌گیری‌های اصلی تخیل و آگاهی نویسنده از دستاوردهای اصلی این نقد است (خزانه دارلو، ۱۳۹۲). از آنجا که دولت‌آبادی نویسنده‌ای واقع‌گراست، بیشتر تحت تأثیر رئالیسم و ناتورالیسم - که هر دو به واقعیت‌های موجود می‌پردازند و از تخیلات ذهنی رمانتیک‌ها می‌گریزند - قرار می‌گیرد. رئالیسم از مکتب‌های فکری، هنری و ادبی اروپاست که قصد دارد، پرده از روابط پدیده‌ها بردارد و هر پدیده‌ای را با در نظر گرفتن روابط علی و معلولی آن تبیین کند. ناتورالیسم نیز بعد از مکتب رئالیسم شکل گرفت. این دو مکتب دارای عناصر مشترک هستند؛ در واقع رئالیسم مقدمه و زمینه پیدایش ناتورالیسم است. رئالیسم پلیدی و زشتی را از وجود انسان نمی‌داند بلکه آن را برخاسته از شرایط اجتماعی می‌داند؛ ولی ناتورالیسم فساد انسان و جامعه را موضوعی زیستی و رویدادی جبری می‌داند. با وجود این اکثر منتقدان، ناتورالیسم و رئالیسم را مصادیقی از یک مفهوم انگاشته‌اند (نصراصفهانی و همکاران، ۱۳۸۹) با توجه به آنچه بیان گردید مسئله اصلی در مطالعه حاضر واکاوی نظام فنودالیسم در کلیدر از منظر نقد مضمونی است.

### کلیدر

کلیدر مشهورترین داستان نویسنده نامدار و پرآوازه معاصر، محمود دولت‌آبادی است. این کتاب به زبان‌های بسیاری ترجمه شده است و جدای از سبک رئالیسم آن را می‌توان در حوزه ادبیات روستایی و دهقانی و هم در حوزه ادبیات حماسه و مقاومت قرار داد. رمان کلیدر داستان پرکششی دارد و شخصیت‌ها و حالاتشان با کوچکترین جزئیات به خوبی

پرداخته شده‌اند. گویش مردمان خراسان در این اثر برای روزگاران نیامده باقی خواهد ماند. تفکر اصلی نویسنده در این اثر شعرگونه چون بیشتر آثارش، عدالت و بازداشتن زورگويان از ظلم و آرزوی مدینه فاضله‌ای است، بدون دروغ، تزویر، گرسنگی و... مفاهیمی چون دلدادگی، کینه‌توزی، مهرورزی، خیانت، جنایت، مادر، فرزند، همسر، دوست، دشمن و جریان عادی زندگی روزمره با اتفاقات نفس‌گیری که تصویر شده آنچنان پویایی و جذابیتی به این اثر می‌بخشد که خواننده با یک اثر صرفاً سیاسی و خسته‌کننده روبرو نمی‌شود. رمان عظیم كليدر بی‌ترديد بزرگترین رمان اجتماعی ادبیات ایران است. شروع خواندن این داستان تا به پایان رساندن آن بسیار دشوار است و این نه فقط به خاطر حجم رمان بلکه فضای سنگین و رویدادهای دردآوری است که خواننده را بسیار متأثر می‌کند و تا مدتها پس از پایان داستان ذهن را درگیر خود نگه می‌دارد.

### پيشينه پژوهش

اعلايي و شكريان (۱۳۹۴) (كليدر، مهد عشق، آتش و شكوه): نقد مضموني روشي است که به ویژه از پديدار شناسی هستی‌گرا نشأت می‌گیرد. هدف اساسی این روش بررسی مضمونی است که در یک متن به کار رفته‌اند و بدین منظور روی تکرار مفاهیم اساسی متن متمرکز می‌شود. در این روش، شیوه مطالعاتی باشلار به ویژه به تحلیل عناصر چهارگانه که توسط هر نویسنده به کار رفته می‌پردازد تا بدین وسیله، جوهره تخیل مادی وی را نمایان سازد. این تخیل توسط روایی تبیین می‌شود که بر پایه ماده شکل می‌گیرد. محمود دولت‌آبادی نویسنده ایرانی است که شهرت خود را به زبانی ممتاز مدیون است که توسط شناخت و انتخاب بجای کلمات برجسته می‌شود. كليدر بلندترین رمان وی، از هر جهت از این تسلط بر زبان بهره می‌گیرد. هدف این جستار اینست که ابتدا سلطه عنصر خاک را در آثار دولت‌آبادی نشان دهد و سپس به بررسی امکان تلفیق چندین عنصر و تحولاتی که این تلفیق در آینده شخصیت‌های كليدر ایجاد می‌کند، بپردازد.

همچنین دربارهٔ پیشینه نظری مطالعات نقد مضمونی در ایران، می‌توان به کتاب نقد مضمونی، آراء، اندیشه‌ها و روش‌شناسی ژرژ پوله (بابک معین، ۱۳۸۹) و مقالاتی در پژوهشنامه فرهنگستان هنر با عنوان‌های «از نقد تخیلی تا نقد مضمونی» (بابک معین،

۱۳۸۶؛ «باشلار، بنیانگذار نقد تخیلی» (نامور مطلق، ۱۳۸۸)، «نقد مضمونی و چشم انداز کنونی آن: از ژان پیر ریشارد تا میشل کولو» (خطاط، ۱۳۸۷)، اشاره کرد. همه منابع ذکر شده، صرفاً به معرفی مبانی نظری نقد مضمونی پرداخته‌اند و تنها پژوهش در تحلیل متن ادبی مقاله «شاعرانگی فضا در من ژانت نیستم» (دوستی، ۱۳۹۱) است که براساس این رویکرد، نویسنده آن به تأسی از آنچه باشلار در بازخوانی فضاهای خلوت داستانی «دیالکتیک درون و برون» می‌نامد، به بدهستان راوی با فضای پیرامونش می‌پردازد.

### نظام فئودالیسم (ارباب - رعیتی)

از اواخر سده پنجم تا اواسط سده هفدهم میلادی، اروپا شاهد شکل‌گیری شیوه‌ای از حکومت بود که در آن، منشأ قدرت سیاسی و اقتصادی، زمین بود. اربابان و مالکان بزرگ زمین‌دار (فئودال‌ها) به همراه روحانیون مذهبی در کنار پادشاه، سه راس قدرت سیاسی را تشکیل می‌دادند. از سوی دیگر، فئودال‌ها از طریق تصاحب محصول مازاد دهقانان، قدرت اقتصادی را در اختیار خود داشتند و سرف‌ها (کشاورزان، رعیت‌ها) در ازای کار بر روی زمین فئودال‌ها باید بهره‌ای را به آنان پرداخت می‌کردند و مجبور به تعهدات دیگری نیز بودند که تمامی حقوق اجتماعی و اقتصادی را از سرف‌ها می‌گرفت و آنان را به وسیله‌ای جهت تمول بیشتر فئودال‌ها تبدیل می‌کرد. فئودالیسم برگرفته از واژه لاتینی قرون وسطی «فئودوم» (feudum) «به معنای «قطعه زمین است» است. در واقع، «فئودوم» یا «فی‌یف زمین‌هایی بودند که اشراف در مقابل خدمات خود به پادشاه، دریافت می‌کردند. تا انقلاب صنعتی و ظهور طبقه بورژوا و افزایش قدرت این طبقه، نظام فئودالی در اروپا برقرار بود.

در این نوع حکومت، مالکان و زمین‌داران بزرگ بر رعایا تسلط و حکومت تام داشتند. تمامی اختیارات و امتیازات از آن اربابان زمین‌دار بود و رعایا دارای حقوقی نبودند. در یک دولت فئودالی، داشتن زمین، منشأ قدرت سیاسی محسوب می‌شد و از ویژگی‌های مهم آن می‌توان به عدم تمرکز قدرت سیاسی و وجود سلسله‌مراتب در ساختار قدرت اشاره کرد. نظام فئودالیسم در نتیجه فروپاشی جامعه برده‌داری یا در نتیجه فروپاشی کمون اولیه به وجود آمده و با وجود گوناگونی نحوه شکل‌گیری آن، به‌طور تقریبی در تمامی سرزمین‌های جهان، دارای ویژگی‌های مشخصی بوده است. همچنان که اشاره شد ویژگی مهم نظام فئودالی، عدم

تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی است. از دیگر ویژگی‌های این نظام می‌توان به وابستگی دهقانان به زمین، بهره مالکانه فئودال‌ها، نقش مذهب و موسسات مذهبی و نیز بسته بودن اقتصاد، اشاره کرد با نگاهی به وضعیت اجتماعی و سیاسی ایران در دهه‌های سی و چهل شمسی در می‌یابیم که ایران آن زمان، کشوری با بافت اجتماعی فئودالی یا نظام ارباب و رعیتی بوده است. پیش از دوران اصلاحات ارضی، قسمت عمده‌ای از زمین‌های کشاورزی در دست مالکین و اربابان، حدود بیست درصد در اختیار اوقاف و چیزی حدود ده درصد نیز متعلق به دولت و شاه بود و جمعیت شهرها از دو میلیون نفر تجاوز نمی‌کرد و در شهر، تجار یا بازاریان در مقام بورژواهای کوچک، اوضاع اقتصادی را در اختیار داشتند. در این وضعیت اجتماعی چند عامل سیاسی شامل انقلاب مشروطه، پیروزی انقلاب اکتبر روسیه، رشد سریع کاپیتالیسم یا نظام سرمایه داری در غرب و تشکیل جبهه ملی به رهبری مصدق باعث شد که شاه ایران دست به اصلاحاتی به نام انقلاب سفید بزند که هدف آن شکستن نظام فئودالی و تقسیم اراضی بین رعایا یا همان طبقه کارگر بود. انقلاب سفید با هدف تقسیم ثروت میان طبقه کارگر و شکستن نظام طبقاتی آغاز شد ولی سرانجام متفاوتی پیدا کرد و آن اتحاد خرده مالکین برای استثمار دوباره طبقه کارگر و مهاجرت روستاییان برای یافتن کار به شهرها بود.

### روش پژوهش

پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و ابزار کتابخانه‌ای سعی دارد که به واکاوی نظام فئودالیسم در کلیدر از منظر نقد مضمونی بپردازد. جامعه آماری پژوهش حاضر رمان کلیدر محمود دولت‌آبادی است.

### بافت طبقاتی در کلیدر

نگاه دولت‌آبادی از نوع ناحیه‌ای و اقلیمی است که در آن‌ها، توجه اساسی به رسوم و سنتها و فرهنگ عامه مردم ناحیه خاصی دارد و کیفیت زندگی، اوضاع و احوال اقلیمی و بومی و قومی، وضعیت و موقعیت طبیعی و جغرافیایی ده یا شهر و ایالتی را تشریح و تصویر می‌کند. گرچه دولت‌آبادی خود این مسئله را چنین بیان می‌کند: «اینکه دولت‌آبادی برای طبقه خاصی می‌نویسد؛ نه! چون

من اگر خودم را مقید کنم که برای طبقه خاصی بنویسم، آن وقت ناقص هستم. منتهی اینکه طبقه خاصی در من وجود مشخصتری دارد، موضوع دیگری است» (چهل‌تن، ۱۳۸۳: ۵۸). اینک به تصویری از روستا در آثار او توجه می‌کنیم:

«از کوچه‌ها، از دشت و از دور آبگیر همه‌های گنگ و سبک همراه با صداهایی شناس به گوش می‌رسید: عُر کشیدن گاو، شیههٔ مادبان، برخورد سَم قاطر، دری گوسفند، غریو مرغابی و نعرهٔ یک مرد» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۶: ۱۱۲۶).

شخصیت‌های رمان کلیدر، اکثراً رعیت رنجور و زجر دیده و محرومیت کشیده دهات و قصبات دورافتاده‌اند؛ مردمانی صبور و زحمتکش که صبح تا شام تلاش می‌کنند و دست آخر به سختی می‌توانند نان بخورنمیری به دست بیاورند و به زندگی فلاکت‌بار و سخت خود ادامه دهند. نویسنده با داستان هجرت سلیمان فقر شدید و بی‌عدالتی جامعه‌ای را به تصویر می‌کشد که در آن زمان رایج بود. داستان بیابانی طرحی از این بی‌عدالتی در جامعه است. ذوالفقار نماد انسانی است که برای گرفتن حق خود از هیچ تلاشی فروگذاری نمی‌کند. انتخاب نام ذوالفقار برای این شخصیت، اشاره به ذوالفقار امیر مؤمنان علی (ع) دارد که برای گرفتن حق از نیام کشیده می‌شود، ولی پیوسته در مقابل این شمشیر نیز کارشکنی‌های فراوانی می‌شده است. نویسنده در این داستان، محیطی پر از بی‌عدالتی را ترسیم می‌کند. او که از دل مردم برآمده است، در زندگی خویش همان کارهایی را انجام داده که رعیت داستان‌هایش انجام می‌دهند. او سرد و گرم روزگار را چشیده است؛ به همین دلیل مشکلات اجتماعی، عمدهٔ مواردی است که دولت آبادی در داستان‌هایش به آن می‌پردازد. با مطالعهٔ آثار دولت‌آبادی، آشکار می‌شود که تمام هم و غم وی نیز بیان مشکلات توده‌های مردم است که در این میان، طبقهٔ روستایی وضوح بیشتری دارد. از جمله مسایلی که زندگی روستاییان را در این دوره تحت تأثیر قرار می‌دهد، فقر و بدبختی است که دامنگیر آن‌ها شده است. دولت‌آبادی چون خود از دل مردم برخاسته است، به خوبی



مشکلات آن‌ها را دیده است، بنابراین، روح او آرام نمی‌گیرد و برمی‌خیزد و می‌نویسد، شاید بتواند گرهی از مشکلات مردمش بگشاید.

## ساخت اجتماعی

مارکس معتقد است «تاریخ جوامع گذشته، تاریخ مبارزات طبقاتی است؛ مثلاً جدال انسان آزاد و برده، تضاد ستمگر و ستمکش. این اختلاف طبقاتی در دوران ما نمایان تر می‌شود و جامعه بیش از پیش به دو طبقه‌ی عظیم که رودروی یکدیگر قرار دارند؛ یعنی طبقه بورژوا و پرولتاریا تقسیم می‌شود». (مارکس، ۱۳۸۲: ۷۰). «بورژوا» در لغت به معنای شهرنشین مرفه و ثروتمند و ارباب است (معین، ۱۳۷۴: ۱۳۷۴). در واقع طبقه بالای متوسط را گویند که شامل بانکداران، سرمایه گذاران، صاحبان صنایع و بازرگانان می‌شود (تاییتون، آلدریچ، ۱۳۸۷)؛ و مارکس آن را به‌عنوان طبقه سرمایه دار استثمارگر روبروی پرولتاریا قرار می‌دهد (کوزر، ۱۳۸۷: ۱۱۵). در دوران معاصر، بورژوا، طبقه سرمایه دار متوسط را شامل می‌شود که بین سرمایه داران بزرگ و قشر پایین قرار دارد. پرولتاریا در لغت به معنای طبقه زحمتکش یا طبقه کارگری است که حیات تولید سرمایه داری به دست آنان است. این کلمه ریشه لاتینی دارد که در رم باستان به پایین‌ترین طبقات جامعه اطلاق می‌شد که مالک هیچ چیزی نبودند؛ اما از دیدگاه مارکس، پرولتاریا عبارت است از طبقه کارگر صنعتی مزدبگیر جامعه سرمایه داری (آقابخشی و افشاری راد، ۱۳۸۶). مارکس با بکار بردن این اصطلاح در کتاب‌های خود به آن اعتبار تازه‌ای بخشید؛ او پرولتاریا را بزرگترین نیروی انقلابی و سازندگان دنیای فردا می‌خواند. به عقیده وی، پرولتاریا در مبارزه با بورژوا «چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نخواهد داد، اما جهانی را به چنگ خواهد آورد». (مارکس، ۱۳۸۲: ۹۸). ظهور دو طبقه بورژوا و پرولتاریا آنگونه که مورد نظر مارکس است در ایران تحقق نیافته است. رمان کلیدر در عصری اتفاق افتاده است که عصر گذرگاه زندگی عشیره‌ای - فتووالی به دوران شبه سرمایه داری است؛ بنابراین دو ساخت اجتماعی گسترده در ایران قرن بیستم از نمود دو طبقه ارباب و رعیتی تشکیل شده بودند.

## طبقه حاکم

طبقه حاکم در ایران را در آن زمان، بزرگ مالکان، خرده مالکان، بازرگانان و دیوانسالاران تشکیل می‌دادند. این طبقات در کنار همکاری با یکدیگر در جبهه مخالف رعیت قرار داشتند که دولت آبادی در کلیدر به دفعات آن را نشان داده است.

## بزرگ مالکان

دولت آبادی در رمان کلیدر، شخصیت آلاجاقی را بعنوان سیمای یک زمین دار - فتودال استعماگر معرفی می‌کند. «آلاجاقی یکی از بزرگترین زمین دارانی است که ریشه‌ای در بزرگ مالکی روستا و ریشه‌ای در دیوانسالاری شهر دارد... یکی از زمینه‌های پنهان اما پردرآمد فعالیت وی شرکت در معاملات قاچاق بوده است» (اسحاقیان، ۱۳۸۶: ۳۲).

«آدم ناتاوی است این آلاجاقی. شریک دزد است و رفیق قافله. از یک طرف تریاک‌ها را خروار خروار از دست افغان‌ها می‌گیرد و با دست آدم هایش در همه ولایت پخش می‌کند و از طرفی دیگر با مامورها و امی بندد و آن‌ها را یک راست روانه پا چراغ‌های فلک زده‌ای می‌کند که قرضش دور روز دیر شده. شیره بیشتر شیره کش خانه شهر را او می‌دهد. رذالت آلاجاقی تا جایی است که برای تملک املاک نادعلی به هر حيله و ترفندی دست می‌یازد. اصلاً حالی ام نبود پای چه ورقه‌ای را خط خطی کردم! انگشت هم زدم... یکی بود انگشتم را گرفته بود و اینجا و آنجا می‌گذاشت پای ورقه و فشار می‌داد» (دولت آبادی، ۱۳۸۶: ۱۱۶۱-۱۱۶۲)

مارکس بورژوا را در جبهه‌ی مخالف پرولتاریا قرار می‌دهد. این تضاد فکری - طبقاتی که وی همواره بر آن تاکید می‌ورزد (کوزر، ۱۳۸۷: ۸۱) در کلیدر نمودی جدی دارد. «آلاجاقی نه تنها دورادور می‌کوشد حرکت مردمی گل محمد را به کیج راهه‌ی غارتگری بکشاند، بلکه به لطایف الحیل بر آن است که جنبش دهقانی را در روستا و شهر سرکوب نماید. مهمترین حرکت سرکوب گرانه وی برای نگه داشت پایگاه طبقاتی خویش، بسیج اوباش شهر و روستاست (اسحاقیان، ۱۳۸۶: ۱۸۱).

قدیر وابستگی اوباش را به آلاجاقی برای نادعلی برمی شمرد. می‌گفت قمارخانه دارها، هرزگان بی کار و کاردکش‌های دله، چه نشست و برخاست‌هایی با آلاجاقی دارند (دولت آبادی، ۱۳۸۶: ۶۸۸)

اوباشی که مارکس از آن‌ها بعنوان خطرناک‌ترین طبقات اجتماعی نام می‌برد. به اعتقاد او، هرچند این گروه به تعداد محدود، ممکن است در جنبش‌های پرولتاریا شرکت کنند، اما در بیشتر موارد، بازیچه‌ی دسیسه‌های بورژوازی می‌شوند (مارکس و انگلس، ۱۳۸۰: ۲۸۹). چنانکه در کلیدر همکاری گسترده‌ی آن‌ها را با بزرگ مالکانی چون آلاچاقی، خرده مالکان، تجار و دیوان سالاران دیده می‌شود.

«این قماش آدمها، دست‌های آلاچاقی هستند. گاه گاهی برایشان سفره پهن می‌کنند. برای آلاچاقی، آن‌ها حکم سپاه را دارند، منتها بی توپ و تفنگ... اما هرکدام چاقویی به آستین دارند. چرخ‌های کالسکه‌ی آقابزرگ در شهر همین‌ها هستند» (دولت آبادی، ۱۳۸۶: ۶۸۸).

در این رمان، وجود ارباب‌هایی چون آلاچاقی، حاجی خرسفی و نجف سنگردی، برای نشان دادن مراتب مختلف در نظام ارباب - رعیتی ضرورت تام داشته است. آلاچاقی از بزرگ مالکانی است که در شهر جایگاه قدرتمندانه‌ای یافته است و از طریق مباشرش، باقلی بندار، قدرت خود را اعمال می‌کند، اما دیگران ارباب‌های کوچک تری هستند که همچنان در محدوده‌ی روستاها ماندگار شده‌اند. باقلی بندار ظاهراً نماینده‌ی آلاچاقی است، اما قابل پیش بینی است که با قبضه کردن تدریجی همه‌ی کارها، سرمایه دار آینده خواهد شد. این گروه از آدم‌ها، به دلیل اشتراک در منافع و مواضع، گفتار و کرداری به نسبت همسان را بروز می‌دهند؛ درست مانند همنازی یک ساز واحد به وسیله‌ی چند نوازنده (شیری، ۱۳۹۰: ۱۱۷).

## بازرگانان

نمود دیگری از طبقه‌ی حاکم، سیمای بازرگانان و تجار شهری است؛ یعنی کسانی که با احتکار، ایجاد بازار سیاه، بلعیدن دارایی‌های کوچک‌تر، اجاره داری و خرید و فروش اراضی کشاورزی و مسکونی، درآمدهای سرشاری کسب کرده‌اند. نمایندگان برجسته این طبقه، حاج ملک غوزه چی و تاج سلطان جوینی هستند که می‌کوشند با هدایت اوباش شهر، پایه‌های نظام را استوار کنند (اسحاقیان، ۱۳۸۶: ۲۴۷).

«روبه روی فربخش، حاج ملک غوزه چی نشسته بود... حاج ملک به عنوان نماینده تجار به او معرفی شده بود... آقای فرماندار گفت: ما به شکرانه سلامت... اعلی حضرت همایونی

تصمیم داشتیم فردا جشن بگیریم... البته این پیشنهاد به موقع از طرف حاج ملک داده شده؛ که تصمیم دارند بازار را چراغانی کنند و مراسم دعاگویی به جان اعلی حضرت برپا کنند» (دولت آبادی، ۱۳۸۶: ۲۳۵۴).

نویسنده در جایی دیگر، حمله به چاپخانه‌ها و دفترهای حزبی را تحت رهبری تاج سلطان بیان می‌کند:

«دسته تاج سلطان که هجوم را از ناحیه شمال شهر آغاز کرده بودند، اکنون به نزدیک چاپخانه آقا افشار گره خورده بود و در تخته دکان را درهم شکانده بود و همچنان در کشاکش بود. تکه‌های وسائل، اوراق، ماشین چاپ و دیگر چیزها بر سر دست‌های او باش تاج سلطان به خیابان... پرتاب می‌شد...» (همان: ۲۳۶۳).

دولت آبادی هم چنین از اتحاد این اقشار با دیگر طبقات حاکم در سرکوب طبقات زیردست سخن می‌گوید.

«فرماندار گفت: حقیقتا آقایان تاج سلطان و آلاچاقی نظر دادند که می‌شود با دست‌های خود این مردم، جلو اخلاگران را گرفت... من به شخصی با این عقیده موافق هستم... گمان می‌کنم که آقایان شهردار و رئیس شهربانی هم در این باره با هم هم‌عقیده هستند» (همان: ۲۳۵۴).

## خرده مالکان

جز بازرگانان و بزرگ مالکان که در طبقه بالای متوسط جای می‌گیرند. می‌توان از خرده مالکان نام برد که جزء طبقه متوسط هستند؛ و به قول مارکس میان پرولتاریا و بورژوا در نوسان و در عین حال بخش مکمل جامعه‌ی بورژوازی هستند (مارکس و انگلس، ۱۳۸۰: ۳۰۵). بسیاری از آنان در شهرها به سر می‌برند اما شمار فراوانی نیز در روستا سکونت دارند که از موقعیت برتر در میان جامعه دهقانی برخوردارند. این افراد در جامعه روستایی غالباً به مشاغلی چون معلمی و کدخدایی و امثال آن می‌پردازند (تایپتون و آلدریج، ۱۳۸۵: ۹۸).

برجسته‌ترین سیمای خرده مالک مرفه در کلیدر، بابقلی بندار است که آلاچاقی، وی را به کدخدایی قلعه چمن برگزیده است؛ نویسنده از طریق توصیف نحوه زندگی بابقلی، محل سکونت او، رابطه اش با رعایا، مستخدمین و کارگرها، تابلویی بسیار جالب از روستای

دهه‌های سی و چهل که از هر حیث در انقیاد کدخداست، پیش چشم ترسیم می‌کند (شهرزاد، ۱۳۸۴: ۱۰۰). او کار خود را با پیله وری آغاز کرده است. نیاز رعیت مستاصل به پیله ور، باعث انباشت سرمایه در دست‌های او از یک سو و افزایش بدهی‌های روستایی به وی از سوی دیگر می‌شود. نویسنده منش و شیوه برخورد این طبقه با رعایا را این‌گونه تحلیل می‌کند (اسحاقیان، ۱۳۸۶):

«آدم را سر سفره اش می‌نشاند و تا جا دارد برایش حساب درست می‌کند... راضی می‌شود گندم بدهد اما به قیمت خون باباش. هرچند دلش می‌خواهد می‌کشد روش... با انبر صد و بیست تومن از او می‌کنم تا بهار دویست تومن پس بگیرد» (دولت آبادی، ۱۳۸۶: ۷۰-۷۱). آنچه اصلان (پسر بندار) درباره وی می‌گوید، گواه این مطلب است که اندیشه سودجویانه این طبقه تمام مناسبات خانوادگی را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

«پدر من به دیو می‌ماند، می‌بینی از همین زن چی درست کرده؟ چشم هایش کم سو شده تا یادم می‌آید از مادر من هم کار می‌کشید... پدرم به گرد گرفته بود، نان خانواده آلاچاقی را همی جا پخت کند... من همیشه پی هیزم می‌رفتم و مادرم سر تنور بود... تا مادرم مرد، کار ما همین بود، مادرم پیش از آنکه بمیرد، کور شد، آتش تنور کورش کرد» (همان، ۴۷۶). بندار به‌عنوان طبقه متوسطی که «واسطه بی دنیای شهری و روستایی در عین حال، نماینده قدرت دولت مرکزی در روستاها به شمار می‌آمدند» (تاییتون و آلدریچ، ۱۳۸۶) با واسطه‌گری میان آلاچاقی و افغان‌ها بر کار تقسیم و فروش تریاک نظارت دارد. او بدین ترتیب موفق شده بر تمام شیره کش خانه‌ها که نهاد اقتصادی بسیار مهمی به شمار می‌روند، مسلط شود (شهرزاد، ۱۳۸۴: ۷۰).

«تریاک افغان‌ها به دست ما می‌رسد... آلاچاقی با بلوچ‌های سرحد، ساخت و پاخت کرده و آن‌ها هم جنس افغان‌ها را برایش می‌آورند و او هم به ما می‌دهد که برایش تخس و تنک کنیم» (دولت آبادی، ۱۳۸۶: ۷۰۱).

در جایی دیگر باقلی بندار می‌گوید:

«... نکند نان گندم زیر دلت زده ها! اگر لقمه راحت زیر دلت زده، دیگه چرا دم به ساعت لگد می‌پرانی؟! آن کارگاه را من به امید تو راه انداختم. روی قولی که پیرخالو از بابت تو به من داد، سه شاهی صناری که به دست و بالم بود مایه گذاشتم... بندار امان لب گشودن به

دیگری نمی‌داد. دکمه یقه حسنی اش باز بود و عرق چسپنده‌ای از شیارهای پیشانی اش به روی شقیقه و سپس به میان ریشه‌های جوگندمی اش...» (همان: ۷۲۳).

کلیدر، گذشته از بندار از حضور دیگر خرده مالکانی چون علی اکبر حاج پسند، نجف ارباب، حاج سلطان خرد خرسفی و ارباب تلخ آبادی سخن می‌گوید که سیمای استثمارگرانه هریک را در وجوه مختلف به‌ویژه در برخورد با رعیت و بهره‌کشی از آن‌ها نشان می‌دهد.

### دیوان سالاران

گروه دیگر از این طبقه متوسط را دیوان سالاران تشکیل می‌دادند که سرگرد فربخش، سروان غزنه، سرهنگ بکتاش از چهره‌های بارز این طبقه‌اند. «افراد طبقه متوسط در موارد معدود... با کارگران متحد می‌شوند تا از یک سیاست مدار ناراضی حمایت می‌کنند اما در موقعیت‌های عادی با طبقات اجتماعی بالاتر از خود (بورژوا) یکی می‌شوند». (تایپتون و آلدریج، ۱۳۸۵: ۱۲۷). از جمله این معدود افراد می‌توان از فربخش، رئیس زاندارمری سبزوار نام برد که با گل محمد رابطه‌ای دوستانه دارند. او، افسری فعال در جنگ جهانی دوم بود، اما از آنجایی که در جوانی بارها، بازیچه قرار گرفته است، گل محمد را در خفا یاری می‌دهد (شهرزاد، ۱۳۸۴: ۹۸).

«بی‌پرده پوشی بگذار بگویم دارند مرا از اینجا دور می‌کنند... من آمده‌ام به تو بگویم که بدخواه تو نبوده‌ام بلکه هواخواه تو بوده‌ام... خبر از این دارم که می‌خواهند گل‌محمد سردار را بکشند؛ این حکم دیری است که به من داده شده... من به همین بهانه آمده‌ام به دیدن تو» (دولت آبادی، ۱۳۸۶: ۲۳۳۱-۲۳۳۲).

در دیگر موقعیت‌ها، همکاری گسترده دیوان سالاران با آلاچاقی نشان از اتحاد دارد. «دیوان سالاران آنچه را او از جنایت، بهره‌کشی از دهقانان، غصب اراضی موقوفه و پخش تریاک در روستا و شهر انجام می‌دهد، ندیده می‌گیرد و وی نیز در برابر، با انجام خدمات جنبی از نوع بسیج و سازمان دهی اوباش در روستا و شهر، برپایی نمایش و تظاهرات خیابانی می‌کوشد خشنودی مدیران اجرایی را به خود جلب کند» (اسحاقیان، ۱۳۸۶: ۷۸).

## طبقه رعيت

منظور از طبقه رعيت، طبقه فرودست جامعه است که به نوعی مورد استثمار طبقات فرادست قرار گرفته‌اند. با اين نگاه، کارگران اعم از شهری و روستايی، رعایا و عشيره، در اين طبقه جای می‌گیرند.

موسی یکی از سالم‌ترین اعضای اتحادیه دهقانی و هواداران حزب است. او اعلامیه‌های حزب را از آقا افشار گرفته در هاشم آباد به غضنفر هاشم آبادی می‌دهد تا یک نفر باسواد آن‌ها را برای رعیت بی سواد بخواند و با حقوق صنفی خود آشنا شوند (دولت آبادی، ۱۳۸۶: ۱۲۷۳). غضنفر نیز از پیگیرترین شخصیت‌های مؤثر در جنبش دهقانی روستاهای هاشم آباد و آب باریک در سبزوار است و ترسیم سیمای انسانی و مردمی او در ادبیات داستانی و روستایی کشورمان، بی‌نظیر است. نخستین اقدام گل محمد برای سازماندهی و بسیج نیروها بر ضد برخی اربابان و به تبع آن دولت، گردآوری اسلحه و نفقات است.

«می‌خواهم پیغام ما را به فربخش برسانید که اگر پیش از تفنگ هایش، زبانش را به کار می‌انداخت، بهتر بود. به او بگویند قشون قشون هم اگر تفنگچی روانه کند دنبال ما، زنده بر نمی‌گردانیمشان» (همان: ۱۴۱۷)

سرگرد فربخش سیمایی ملی، انسانی و مردمی دارد و با حکومت محمد رضا شاه موافق نیست. او خود به دلیل میهن پرستی مدتی در بازداشت سربازان ارتش سرخ و اشغالگر شوروی بوده است و از تسلیم کشور به بیگانگان، دلی پر خون دارد (همان: ۱۷۶۰). او تلویحاً از طغیان گل محمد بر ضد دولت و اربابان و بزرگ مالکانی مانند آلاچاقی خشنود است و شخصاً نمی‌خواهد در برابر او آشکارا مقاومت کند و حتی برای او اسلحه می‌فرستد و - چنان که در جلد‌های بعدی رمان می‌خوانیم - مانع از برخورد نیروهای ژاندارمری با تفنگچیان گل محمد می‌شود و می‌کوشد او تباه نشود (همان: ۲۰۹۴).

## کارگران

نگاه مثبت دولت آبادی به کار و نیروی کاردر آيينه ظرافت‌های توصیفی وی انعکاس یافته است.

«کوره دکان هنوز سرخ بود. اکبر... آهنی تافته به دندان انبر گرفته بود و بر فتیله گذاخته آهن پتک می‌کوفت؛ پاره آهن گذاخته در پیچ و تاب نرم تن خود، در کام سندان و پتک قواره می‌گرفت...» (همان: ۱۱۰۷).

و نیز آنجا که از جدال سرانگشتان با تاروپود و فرش سخن می‌گوید، گویا حظ وافر نویسنده در پناه این توصیف پنهان است؛

«موسی به یاد کار خود (افتاد)... به هنگام که از راه انگشتانش در نقش نقش فرش بافته می‌شد، چندان که دیگری و حتی خود را حس نمی‌کرد که مستحیل در کار و آغشته به کار و بی خود از خود می‌شد در کار؛ چنان که انگار در معاشقه می‌بود با کار، بی منی و تویی، گره، نقطه وصل». (همان: ۱۱۰۷)

در نگاه نویسنده به همان درجه ارزش بخشی وی به کار، عمق بیزاری وی از سربار بودن و بی‌کاری نمایان است:

«خمیر با کار نپرورانیده‌اند و نپرداخته‌اند؛ بی کارگاند هرکاره و هر جایه؛ پس سرگشتگانند... که سرانجام در هیچ جای و یا هیچ کار، روزگار می‌گذرانند» (همان: ۲۶۵۲).

دولت آبادی، هرچند همچون مارکس، بینشی اغراق گونه نسبت به پرولتاریا ندارد، اما تقریباً تمام رمان نمودی از اندیشه‌های حمایت جویانه وی از این طبقه است. طبقه‌ای که عشیره، معدودی از کارگران شهری و روستایی و کثیری از رعایا را مشمول خود ساخته است. از کارگران شهری، هرچند تصویر شفافی از زندگی آن‌ها بیان نشده، می‌توان اکبر آهنگر و مهدی دوچرخه ساز را نام برد. این کارگران که در عین حال نیروی آگاه و انقلابی رمان هستند سرانجام در ماجرای شبه کودتایی پس از واقعه تیر خوردن شاه، از پای در می‌آیند. کارگران روستایی نیز بخشی چون کارکنان قالی بافی، دائمی و برخی دیگر همچون گروهی از رعایا، کارگران فصل به شمار می‌آیند. حضور دختران گودرز بلخی در رمان به‌عنوان کارگران قالی بافی، در هاله‌ای از ابهام بیان شده است. موسی نیز سرکارگر این قالی بافی است. او با داشتن اندیشه‌های سیاسی و آگاه و با شخصیتی محافظه کارانه در خدمت بندار است. گفت وگویی موسی با پدرش موید این گفته مارکس است که «رنجبران (کارگران) همواره مورد بهره‌کشی سرمایه‌اند». (فلوزا، ۱۳۸۴: ۶۵)

- این باقلی بندار، چطور همراهت تا می‌کند؟



- ... مثل همه آنها که با فرمانبردارهایشان تا می‌کنند...
  - مزدت را به اندازه می‌دهد؟
  - نه... کل مزدی که قرار گذاشته کم است. تازه نصفی از همان مزد را هم پیش خود نگاه می‌دارد... برای اینکه ریشم پیشش گرو باشد و من مجبور باشم سرکارش بمانم، اصلش را بخواهی، گروکشی است. (دولت آبادی، ۱۳۸۶: ۲۲۵)
- تنها کارگران مشمول این بهره‌کشی نیستند، بلکه لکه‌ استعمار دامان دیگر رعایا را نیز می‌آلاید. نویسنده از زبان موسی فقر رعیت و نیازمندی‌های آنها را به اربابان بیان می‌کند که تاسف وی از این امر را از خلال این سطور به‌ویژه جملات انتهایی می‌توان دریافت:
- «... این رعیت‌ها را می‌بینی... درست میانه زمستان کفگیرشان به ته دیگ می‌خورد، ... دیگر یک دانه گندم هم برای پیش دندان‌های موش، ته‌خانه‌هاشان گیر نمی‌آید، کیسه‌های خالی را برمی‌دارند و رو به‌خانه (بندار) به راه می‌افتند. مثل گداها، گردن کج می‌کنند. باقلی هم... کیسه‌هایشان را پر از جو و گندم می‌کند، اما به نرخ خون پدرش... دو سه ماهی شکم بچه‌هایشان را سیر می‌کنند... باز در میان زمستان رو به در خانه بندار می‌آیند تا گندمی که خودشان کاشته‌اند، آبیاری کرده‌اند، درو و خرمن کرده‌اند و کوبیده‌اند را به قیمت یک برابر و نیم از دست بدار، گدایی کنند» (همان: ۵۲۷-۵۲۸)
- کلیدر داستان زجر کشیدن‌های روستائیان است. گاه بیانگر ابراز ناباوری شان به یک مرگ تدریجی با خشمی همچون آتش زدن خرمن از سوی قدیر و گاه ستیزی آگاهانه چون تلاش گودرز بلخی، علی خاکی، قربان بلوچ و موسی (خاکسار، ۱۳۸۴: ۹۰). گودرز بلخی نمادی از منش کارگری - روستایی نویسنده است. او بهترین دروگر قلعه چمن است و در عین حال نیازش به دروگری او را از ایستادن در برابر ارباب باز نمی‌دارد، او پیکار طبقاتی را سخت باور دارد و در این زمینه با دیگر شخصیت‌های آگاه همچون علی خاکی و هم داستان است. از این رو او و همفکرانش در جبهه‌ی مقابل بورژوا جای می‌گیرند؛ و همین نگرش کافیسیت تا در واقعه آتش زدن خرمن به‌عنوان عاملان این جنایت مورد شکنجه اربابی قرار گیرند. آنچه علی خاکی در مقام دفاع از خود می‌گوید، نشان از آگاهی طبقاتی ای گروه از رعیت است:

«اگر می‌خواهند مرا بکشند، بگذار بکشند اما شما بدانید که من، هر خوشه گندم را، اگر هم مال دشمنم باشد، مثل سر بچه‌های خودم عزیز دارم. نه نمی‌توان عزیز خودم را، دشت گندم را آتش بزدم... فکرش هم برای من محال است. نه. من جگر خودم را آتش می‌زنم اما گندم را نه» (دولت آبادی، ۱۳۸۶: ۷۱۷).

آنگونه که پیداست غم نان و سرپناه که هدف‌های اصلی انسان در سپیده دم تاریخ بشر بوده و هنوز در کانون کوشش‌های انسان کنونی قرار دارد، در جامعه کلیدر تحت سیطره حاکمیت ستمگر نیز، این نمود به خوبی هویداست.

### نتیجه‌گیری

ادبیات آینه تمام‌نمای یک ملت و هر اثر ادبی نشانی از یک دوره تاریخی دارد، کتاب‌های بزرگ داستانی از مهم‌ترین منابع برای تحقیقات اجتماعی، روانشناسی و تاریخی است. دولت آبادی به‌عنوان نویسنده‌ای که به مسائل اجتماعی بیش از همه نظر دارد با انعکاس مسائل جامعه و مردم مهم‌ترین دوره‌هایی از زندگی یک ملت را به تصویر کشیده است. نقش جامعه نیز در پدید آمدن آثار وی غیر قابل انکار می‌باشد. با بررسی رمان ده جلدی کلیدر می‌توان به صحت ادعای جامعه‌شناسی ادبیات که به نقش جامعه و گروه‌های اجتماعی در خلق آثار ادبی به صورت چشمگیری تأکید دارند، پی برد و انعکاس جامعه را در آن به خوبی مشاهده نمود.

کلیدر بر روی سه بستر عشایری - ایلیاتی، روستایی و شهری بنا شده است. عشایر نیازمند و وابسته به روستا و شهر هستند. روستا خود نیازمند عشایر و شهر و حلقه واسط آن دو. شهر نیز وابستگی تام و تمام به روستا و عشایر. این وابستگی‌ها از نیازهای مادی شروع می‌شود تا الی آخر. دولت آبادی با علم و آگاهی بر این وابستگی‌های لاینقطع اقدام به خلق رمانی با چنین عظمت و بزرگی کرده است. در برهه‌ای که مناسبات تولیدی از فئودالی - ارباب رعیتی - به سوی بورژوازی با ایجاد کارخانه‌های موتناژ - و گاها مادر پیش می‌رود، هر یک از اضلاع این مثلث - عشایر، روستا و شهر - تکمیل‌کننده دیگری است. نبود هر کدام از آن‌ها نقصی بزرگ در رمان خواهد بود. رمان کلیدر را باید در زمانه خودش سنجید این رمان بخشی از تاریخ سیاسی - اجتماعی معاصر ما را در بر می‌گیرد و رمز

ماندگاری آن روابط انسانی شخصیت‌ها و خلق شخصیت‌های شاخصی در حوزه ادبیات می‌باشد که در ذهن مخاطب حک می‌شود. از جمله ویژگی‌های رمان، تعدد شخصیت‌های بی بدیل است. مثل عباسجان که دارای شخصیتی رذل، پست، فرومایه، فریب کار، دروغگو، خیرچین، بدبخت و بی چاره که حتی برای یک کف دست نان، یا یک پک عرق جاسوسی می‌کند و کارش به جایی می‌کشد که دست به پدر کشی می‌زند هرچند که... دیگری قدیر است. لمین روستایی؛ که او هم هر چقدر که تلاش می‌کند تا آدم بشود و آدم بماند، بی فایده است و مجبور می‌شود خرمن گندم را به آتش بکشد - توسط گربه‌ای که به آن نفت پاشیده. دست آخر به امید شغل دشتبانی، زندگی می‌کند. سومین شخصیت فراموش نشدنی ماه درویش است. عاشق سینه چاک. رند تمام عیار. عارف صوفی؛ که کارش به گدگی و نوکری خانه بابقلی بندار، کدخدای روستای قلعه چمن می‌کشد. پهلوان گودرز بلخی، دروگر نمونه. مرد عیالوار. شخصیتی که فشار بی امان روزگار باعث نمی‌شود که نزد گودرز گردن خم کند. موسی جوان پر کار باهنر. استاد قالی باف. مبارز کم تجربه. شخصیت‌های ریز و درشت کلیدر بسیارند. قربان بلوچ که قربان قوچ بوده است. سالار رزاق. پدر زن پیر و از کار افتاده بلخی. کربلایی خداداد کاروان سالار افلیج. پیر خالو دالان دار. عمو مندلو هیزم کش. از شخصیت‌های فرعی که بگذریم می‌رسیم به شخصیت‌های اصلی رمان. ستار پینه دوز نماینده برجسته ضلع مثلث - شهری. بابقلی بندار نماینده و کدخدای روستایی. گل محمد ایلپاتی که متحول می‌شود - یاغی، به قهرمان رمان.

در این رمان به مسائلی اجتماعی؛ نظیر مهاجرت و غربت، مدرنیسم وارداتی، روشنفکری و حزب توده، فقر، نقش و قدرت ارباب‌ها در حکومت، ظلم و فساد حکومت، نقش مذهب در جامعه، تضاد طبقاتی، رابطه حاکمیت و مردم، روابط قومی و ایلی، رابطه فرد و جامعه و مسخ‌شدگی انسان در جامعه درگیر استبداد، گرفتاری جامعه استبدادزده در دور تسلسل ظلم و رخوت، نقش نهاد خانواده، باورهای عامیانه، اعتیاد و بیکاری، امنیت، قهرمان محوری، تقدیر گرائی و فرهنگ مرد سالار، از طریق شگردهایی هنری - ادبی نظیر استفاده از شخصیت‌ها و مکان‌های تعمیم پذیر و نماد گونه، توصیف موقعیت‌ها، دیالوگ‌نویسی، توصیف تیپ و چهره آدم‌ها، بهره‌گیری از نمادهایی نظیر آب، باد و آتش، توجه به حالات شخصیت‌ها، تشبیه، کنایه، پیشگوئی و تکرار، نحوه مرگ آدم‌ها، تکرار غلبه شب و سیاهی بر فضای

داستان، نام‌گذاری آدم‌ها، وجود پررنگ انسان‌های ناقص و خانواده‌های از هم گسیخته در قصه و... پرداخته شده است. دولت آبادی در کلیدر به تشریح و تبیین مسائل اجتماعی و بیان مشکلات طبقات فرودست جامعه عصر خود پرداخته است. کلیدر بازنمایی از زندگی مردم جامعه است که با زبانی عامیانه بیان شده است و مشتمل بر عادات، رفتارها و خلق و خوی کاراکترها می‌باشد. دولت آبادی سعی کرده است تا اوضاع نابسامان جامعه خویش و ظلم و احجاف‌هایی که بر طبقات ضعیف جامعه روا داشته شده است و تبعات و پیامدهای منفی آن که دامنگیر افراد بی‌شماری از اجتماع می‌شد، بیان نماید. آری نظام نوین بوروکراسی، دست رد به سینه گل محمد می‌زند و نه تنها او را مددی نمی‌رساند، بلکه از او مالیات گوسفندان تلف شده و کشت دیم سوخته درو شده را می‌طلبد و حتی دست تعرض به ناموس او دراز می‌کند. گل محمد که همه امیدهای خود را بر بادرفته می‌بیند، نمی‌تواند این حقارت را تحمل کند. او مأموران وصول مالیات را می‌کشد و رسماً در مقابل دولت، اربابان، مالکان و سردمداران نظام نوین اقتصادی (نظیر آلاچاقی و بابقلی بندار) قرار می‌گیرد. دولتمردان و مخالفان گل محمد، عرصه را بر او تنگ می‌کنند و در نهایت سه گزینه فراروی او می‌نهند: تسلیم و تمکین، جنگ یا گریز گل محمد گزینه جنگ را برمی‌گزیند و هم‌زمان خود را مرخص می‌کند و همراه ستار، بیگ محمد و خان عمو، آگاهانه به استقبال جنگی می‌رود که مرگ در انتظار اوست. مزدبگیران نظام نوین (نظیر جهن خان و سیدرضا) گل محمدها و زیور را به قتل می‌رسانند، جسد ستار سربریده و زیور را در دشت رها می‌کنند و اجساد گل محمد، بیگ محمد و صبراوخان و سربریده خان عمو را به شهر می‌آورند و می‌گردانند و پای دروازه شهر به خاک می‌سپارند؛ اما خون گل محمد و ستار که به نشانه برادری با هم آمیخته شده است، در چشمه جاری می‌شود و مزارع و دشتها و بیابانها را آبیاری و بارور می‌کند. می‌توان گفت کلیدر آینه تمام‌نمای اجتماع روستا و شهر است و تصویری که از زندگی یکجانشینی و رعیتی روستاییان منطقه بازتاب شده است، بعبارتی بیان قسمتی از تاریخ اجتماعی مردمان آن دیار در آن برهه زمانی است. همچنین انعکاس شیوه‌های خدمت به نظام اربابی و کار و زندگی در محیط روستایی که به کشاورزی و گله‌داری منحصر می‌شود از نمودهای زندگی روستایی در کلیدر است. وجه دیگر داستان، ساختار زندگی شهری است که مکان استقرار ارباب‌ها، نظام حکومتی و سیستم

نظامي است. بدين ترتيب ساختار اجتماعي كليدر را سه ضلع مثلث بيابان، روستا و شهر تشكيل مي‌دهد. اربابان و خان‌هاي روستا از يك طرف با حكومتيان داراي منافع مشترك هستند و از يك سو به دسترنج رعيت تكيه دارند، از سوي ديگر كوچ‌نشين‌ها و عشاير نيز در گذران زندگي و حفظ منافع‌شان در برابر حكومت نيازمند خرده قدرت اربابان هستند. مي‌توان بيان كرد ساخت طبقاتي داستان را سه ضلع محيطي بيابان، روستا، شهر، سه رأس دامدار، دهقان -كارگر، ارباب - خان تشكيل مي‌دهد و اين نشان دهنده جامعه ايراني در برهه گذار است. گذار از زندگي كوچ‌نشيني به يك‌جانشيني و از وضعيت فتودالي به سرمايه داري.

## منابع

- اسحاقیان، جواد (۱۳۸۶)، کلیدر رمان حماسه و عشق، (نقد و بازخوانی ادبیات داستانی ۱) تهران: گل آذین/
- اعلائی مینا، شکریمان محمدجواد (۱۳۹۴)، کلیدر، مهد عشق، آتش و شکوه، مطالعات زبان فرانسه REVUE DES ETUDES DE LA LANGUE FRANCAISE بهار و تابستان ۱۳۹۴، دوره ۷، شماره ۱۲؛ از صفحه ۱ تا صفحه ۱۲.
- آقابخش، علی؛ افشاری راد، مینو (۱۳۸۶)، فرهنگ علوم سیاسی، چاپ دوم، تهران: انتشارات چاپار.
- تایتون، فرانگ. ب؛ آلدریچ رابرت (۱۳۸۵)، تاریخ اقتصادی و اجتماعی اروپا، ترجمه کریم پیرحیاتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- چهلتن، امیرحسین و فریدون فریاد. (۱۳۸۰)، ما نیز مردمی هستیم (گفت و با محمود دولت آبادی). ج سوم. تهران: نشر چشمه - فرهنگ معاصر.
- بهارلو، محمد (۱۳۸۹)، کلیدر سرگذشت نسل تمام شده، تهران: نگاه.
- خاتمی، احمد؛ شاکری، عبدالرسول (۱۳۹۳)، خوانشی کهن‌الگویی از توصیف مارال در رمان کلیدر، مجله تاریخ ادبیات، شماره ۴/۷۳.
- خاکسار، نسیم (۱۳۸۴)، رمانی ماندنی در ادبیات معاصر ایران، بیست سال با کلیدر، عباس شیرمحمدی، تهران: نشر کوچک.
- خزانه دار لو، محمدعلی؛ حامی دوست، معصومه (۱۳۹۲)، فضای داستان شازده احتجاب از منظر نقد مضمونی، ادب پژوهی، شماره ۲۵، صص ۹-۳۱.
- شهپرراد، کنایون (۱۳۸۴)، رمان درخت هزار ریشه (بررسی آثار داستانی محمود دولت آبادی) ترجمه آذین حسن زاده. تهران انجمن ایران شناسی فرانسه در ایران.
- شیرینی، قهرمان (۱۳۹۰)، موسیقایی بودن ساختار در کلیدر، ادب پژوهی، شماره شانزدهم، تابستان ۱۳۹۰، صص ۳۵-۵۸.
- فلوزا، دنیز (۱۳۸۴)، اقتصاد معاصر، ترجمه منوچر فرهنگ. تهران: سروش.
- کوزر، لیوئیس (۱۳۸۷)، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی. ترجمه محسن ثلاثی. چاپ چهاردهم. انتشارات علمی. تهران.
- مارکس، کارل؛ انگلس، فردریک (۱۳۸۲)، مانیفست حزب کمونیست، ترجمه حسن مرتضوی، مانیفست پس از ۱۵۰ سال، لئو پانیچ و کالین لیز، تهران. نشر آگه.
- نصر صفهانی، محمدرضا؛ براتی، محمود؛ بر، عبدالباسط (۱۳۸۹)، بررسی جنبه‌های رئالیستی و ناتورالیستی رمان کلیدر، پایان‌نامه. دولتی - وزارت علوم، تحقیقات و فناوری - دانشگاه اصفهان - دانشکده ادبیات و علوم انسانی. کارشناسی ارشد.